

نقش و جایگاه شیعیان در جریان اصلاح‌گرایی در افغانستان معاصر (حمایت از نظم جدید تا پیشتازی در عدالت خواهی)

سیدقاسم رزاقی موسوی^۱

محمدحسن مهدوی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۸/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۰/۱۲

چکیده

تاریخ معاصر افغانستان به علت ریشه‌دار بودن سنت‌های قبیله‌ای، کمتر شاهد تغییر و تحول در نظم موجود سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است. با این وجود مقاطع خاصی از تاریخ این کشور به اصلاح‌گرایی نام‌گذاری شده که در آن اصلاح‌گران در پی تغییرات وضع موجود بودند. مشخصاً دوره امان‌الله و دوره حکومت کمونیستی به علت گستره اصلاحات از اهمیت خاص برخوردار است. این نوشتار درصدد پاسخ به این سوال است که جایگاه شیعیان افغانستان در جریان اصلاحات چه بوده و چه اهدافی را تعقیب می‌کردند؟ شیعیان افغانستان که از دیر زمان، تحت فشار همه‌جانبه حکومت‌ها قرار داشتند و شیعه‌بودنشان بهانه برای این فشارها و ستم‌ها بود، از هر تغییری که رفع تبعیض قومی و مذهبی را در پی داشته باشد، حمایت می‌کردند و حمایت از امان‌الله خان به جهت اقدامات وی در راستای رفع تبعیضات قومی و مذهبی، حمایت اولیه و نقش فعال در دوره حکومت کمونیستی به منظور رفع سیاست انحصارگرایانه قومی و قبیله‌ای و سرانجام پیشتازی شیعیان در عدالت خواهی اجتماعی در دوره پسا کمونیستی، از نمونه‌های بارزی این استقبال است. هدف این نوشتار بررسی نقش و جایگاه شیعیان در جریان اصلاح‌گرایی افغانستان (حمایت از نظم جدید تا پیشتازی در عدالت خواهی) می‌باشد. دسترسی به این هدف، از طریق مطالعه اسنادی و روش تحلیلی میسر خواهد بود. راه برون رفت از مشکلات کنونی افغانستان، همچنان که شیعیان خواهان آنند، همزیستی مسالمت آمیز قومی و مذهبی بر بنیاد عدالت اجتماعی استوار خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات، شیعیان هزاره، جنبش عدالت خواهی، امان‌الله، حکومت کمونیستی

^۱ استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ مدیر گروه تاریخ تشیع razzaghi838@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ معاصر جهان اسلام، جامعه المصطفی العالمیه hasan1267258@yahoo.com

مقدمه

افغانستان از کشورهای است که تاکنون نتوانسته است همزیستی مسالمت‌آمیز قومی و مذهبی را تجربه نماید. اگر تعدد و تکثر قومی و مذهبی در جای دیگر تنوع فرهنگی و فرصت‌های سیاسی اقتصادی، به همراه داشته است، اما در افغانستان این مساله موجب کشمکش و خونریزی به‌درازای تاریخ این کشور گردیده است. اما شیعیان افغانستان به‌علت دراقلیت‌بودن از لحاظ قومی و مذهبی، سهم بیشتری در آسیب‌ها، ظلم و ستم‌ها و محرومیت‌ها داشته‌اند. از این‌رو هرگاه روزنه‌ای برای اصلاح و تغییر در این کشور به چشم می‌خورد، شیعیان هزاره از اولین گروه‌هایی بوده‌اند که از آن حمایت می‌کردند و برای فراهم ساختن مقدمات زندگی بهتر و مسالمت‌آمیز بدون تبعیض قومی و مذهبی تلاش می‌نمودند. سرانجام شیعیان خود فریادگر رفع این تبعیض‌ها شدند و جنبشی را پدید آوردند که بنام «جنبش عدالت خواهی» در تاریخ این کشور ثبت شده و از افتخارات شیعیان به حساب می‌آید.

نوشتار حاضر سه مقطع خاص را مورد مطالعه قرار داده است تا نقش شیعیان در اصلاح خواهی و تغییر وضعیت موجود به خوبی روشن گردد، و این امر نشان خواهد داد که در تاریخ پرآشوب این کشور هرگاه هرگاه حرف از رفع تبعیض بوده است از زمان امان‌الله خان، دوره کمونیستی و سرانجام جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان پساکمونیستی، شیعیان از آن حمایت کرده‌اند. در ادامه پس از مفهوم‌شناسی، ادوار تاریخی اصلاح‌گرایی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- مفهوم اصلاح‌گرایی

اصلاح در لغت به معنی راست کردن عصا و چوب را به آتش، بصلاح آوردن، نیکو کردن، بهتر کردن، ضد افساد، التیام دادن، سروسامان دادن به کارها، دور کردن تباهی و راست کردن چیزی، باهم آشتی کردن، اصلاح میان کسان یعنی سازش دادن ایشان را و... بکار رفته است.^۱

اصلاح که معادل کلمه انگلیسی «Reform» بکار می‌رود، به اقداماتی گفته می‌شود که برای تغییر و تحول بعضی از جنبه‌های حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد بدون این‌که بنیاد جامعه را از بیخ و بن دگرگون سازد و به‌عبارتی دیگر، «آن تغییراتی که از چارچوب نظام اجتماعی فراتر نرود و تناسب قوای سیاسی وضع موجود را کم و بیش منعکس می‌سازد» «رفرم» می‌نامند. هیرشمن، نیز اصلاحات را دگرگونی می‌داند که در آن قدرت گروه‌های تاکنون ممتاز کاهش یافته و جایگاه اقتصادی و منزلت اجتماعی گروه‌های ناممناز بالا می‌رود.^۲

اصلاحات به مثابه رفرفم که خاستگاه اولیه اش غرب بود و ابتدا رنگ و بوی دینی مذهبی داشت به گفته دهخدا در لغت نامه اش، به تدریج «بر هر تغییری خواه مذهبی و خواه اجتماعی و سیاسی اطلاق گردید. چنانچه هم اکنون مراد از اصلاح امور، انجام تغییرات سودمند در کارهاست و اصلاح‌طلبان کسانی هستند که خواستار اصلاحات اجتماعی به شیوه تکامل و تدریج‌اند، در برابر دسته‌های افراطی و انقلابی که تغییر اوضاع را به شیوه انقلاب می‌طلبند».^۳

اصلاحات در مواردی با نوسازی و متجددسازی معادل گرفته می‌شود^۴ که مراد از آن فعالیت و سیاستی است آگاهانه در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به منظور نزدیک کردن جوامع غیر مدرن به وضعیت جوامع مدرن.^۵

منظور از اصلاح‌گرایی در این جا عام تر از نوسازی است، یعنی هر اقدام و عملی که در افغانستان برای اصلاح و بهبود وضعیت موجود به راه افتاده تا نظم جدید را جایگزین نظم قدیم نماید و در این راستا جریانی را پدید آورده باشد، اعم از این که این جریان حکومتی و اصلاح از بالا و در راستای مدرن‌سازی باشد چنانچه در دوره امان الله و دوره حکومت کمونیستی شاهدیم، و یا اقدام عدالت خواهانه اسلامی باشد در راستای اصلاح و تغییر وضع ناعادلانه قدیم، که در جنبش عدالت‌خواهی مشاهده می‌شود.

۲- مقاطع تاریخی اصلاح‌گرایی و نقش شیعیان

۲-۱- اصلاحات تجددگرایانه امان الله و حمایت هزاره‌های شیعه

روی کار آمدن امان‌الله خان (۱۲۹۸/۱۹۱۹ش) در افغانستان نقطه عطفی در تاریخ این کشور بحساب می‌آید، موج از اصلاح‌گرایی که در منطقه بسوی متجدد شدن و غربی شدن براه افتاده بود، توسط امان‌الله خان در افغانستان روی دست گرفته شد. این اصلاحات تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را در برمی‌گرفت که اگر توفیق می‌یافت افغانستان شاهد تحول بنیادین و اساسی بود.^۶ آنچه در این دوره از اصلاحات اهمیت داشت، زندگی مسالمت‌آمیز عاری از خشونت‌های فرقه‌ای و قومی برای مردم افغانستان بود. اصلاحات امان‌الله بیشتر در زمینه سیاسی و مذهبی بود که از سوی اقلیت‌هایی چون شیعیان مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. برخی ویژگی‌های این دوره اصلاحات را می‌توان در موارد زیر برشمرد:

- آزادی‌های سیاسی مذهبی

ماهیت استبدادی، قبیله‌ای و ایدئولوژیکی حکومت در افغانستان باعث شده است حکومت‌ها همواره با مخالفین به شدت تمام برخورد نمایند. در مقاطعی از جمله قبل از امان‌الله سرکوب سیاسی و مذهبی به شدت و وسعت بیشتری بوده است. امان‌الله خان، علاوه بر این که تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کرده و به اعاده حیثیت و دلجویی از آنان پرداخت و مناصب دولتی برایشان در نظر گرفت^۷ اقداماتی در راستای آزادی‌های مذهبی روی دست گرفت که واقعا از افتخارات ویژه اصلاحات امانی بحساب می‌آید که مهمترین آن لغو بردگی هزاره ها و آزادی مذهبی شیعیان می‌باشد. بردگی و برده‌داری اگرچه به عنوان یک پدیده اجتماعی در اکثر جاها وجود داشته است، اما در افغانستان این مساله فراتر از یک پدیده صرفا اجتماعی بوده و در پس این مساله شوم انسانی، سوء استفاده‌های مذهبی وجود داشته است. زیرا این مشکل تنها اختصاص به هزاره‌های شیعه داشت که با فتوای جاهلان عالم‌ان درباری و متعصب به چنین روزگاری افتاده بودند.

نگاه به تاریخ بردگی هزاره‌ها نشان می‌دهد اگرچه برده‌داری از دیرباز وجود داشته و ترکمن‌های آسیای میانه و ازبک‌های شمال به صورت حمله‌های نظامی پراکنده و یا به بهانه مالیات، اقدام به برده‌گیری از مردم هزاره می‌کردند که عمدتاً شیعه‌بودن آنان دست‌آویز این مساله بوده است،^۸ اما از سوی حاکمان افغانستان این پدیده از زمان دوست محمد خان (۱۸۳۴/۱۲۱۳ش) رایج گردید و مأموران حکومتی در برابر مالیات سنگین که پرداخت آن خارج از توان هزاره‌ها بود، زنان و فرزندان هزاره را به بردگی می‌گرفتند.^۹

با این وصف اما، این پدیده غیرانسانی در زمان عبدالرحمن (۱۸۸۰/۱۲۵۹ش)، بود که صورت قانونی به خود گرفته و در سطح گسترده و وسیع، رایج گردید. وی در پی گرفتن فتوای تکفیر هزاره‌ها از سوی عالمان درباری و قتل عام دست جمعی آنان، اقدام به قانونی کردن برده‌گیری از آنان نمود تا از این طریق به تحقیر هرچه بیشتر آنان پرداخته باشد. این اقدام تا آنجا پیش رفت که، برده‌گیری از افراد محترم و با نفوذ هزاره هم شروع شد که در بازار برده‌فروشی همراه زن و فرزندان شان فروخته می‌شدند.^{۱۰}

اسیران که از مسیر هزارجات به کابل و بازارهای برده‌فروشی برده می‌شدند، طول این مسیر طاقت فرسا را بادستان بسته و پای پیاده طی می‌کردند، بیشترین جمعیت را زنان تشکیل می‌دادند،

در این میان پیرمردان و پیرزنان، افراد مریض و کودک نیز وجود داشت که تعدادی از آنها در اثر فشارهای وارده به کابل نرسیده جان می‌دادند.^{۱۱}

در این زمان برده‌داری چنان گسترش پیدا کرد که، بازارهای کابل، قندهار، هرات و مزارشریف تبدیل به بازارهای برده فروشی گردیده بود. شغل برده فروشی چنان پرمفعت بود که عبدالرحمن دستور داد اسیران بیشتری از هزاره جات بفرستند و برای اولین بار مالیات ویژه برای معامله بردگان وضع شد. تنها در شهر قندهار که یک زن یا دختر به صد روپیه فروخته می‌شد پول مالیات به مبلغ ۷۰۰۰۰ روپیه رسیده بود که به خزانه دولت ارسال می‌شد.^{۱۲}

حبیب‌الله خان (۱۲۸۴/۱۹۰۵ش)، اگرچه قانون برده‌داری را لغو نمود اما هیچ‌گاه برای آزادی برده‌های گرفتار اقدامی نکرد، و این نشان می‌دهد که وی یا از اساس باوری به الغای برده‌داری نداشته و یا این که بخاطر شخصیت بی‌اراده و محافظه‌کاری که داشت، نمی‌خواست خود را در نظر اربابان و عالمان متعصب بدنام نماید. بنابراین این وضع همچنان ادامه داشت.

امان‌الله خان، با توجه به افکار آزادی خواهانه‌ای که داشت گرفتار تعصب کور قبیله‌ای و مذهبی نگردیده و اقدام به تصویب قوانین مبنی بر آزادی‌های مذهبی و شخصی برای تمامی اتباع افغانستان نمود، و برای اولین بار افغانستان را با همه اقوام و مذاهبش در نظر گرفت و از این حیث به مقوله وحدت ملی توجه نمود. در قانون اساسی زمان وی تصریح شد که همه افرادی که در افغانستان زندگی می‌کنند و هردین و مذهبی که دارند، تبعه افغانستان گفته می‌شوند و «همه تبعه افغانستان در امور دینی و مذهبی و نظامات سیاسی و دولتی پایبند بوده و آزادی حقوق شخصی خود را مالک هستند» و «در افغانستان اصول اسارت بالکل موقوف است».^{۱۳}

گذشته از وضع این قوانین باورمندی و صداقت امان‌الله خان در راستای اجرای این قوانین بود که به تعبیر آقای غبار بدون ریا، کذب و نفاق، به اجرا گذاشته شد و در نتیجه، مراسم مذهبی پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد و بردگان هزاره میراث عبدالرحمان خان از بردگی نجات یافتند و از آن جمله هفتصد و چند کنیز و غلام در شهر کابل از منزل اربابان خود برآمدند.^{۱۴} نیز برای نشان دادن صداقت بیشتر خود به آزادی‌های مذهبی «روز عاشورا خودش شخصا به مجلس تعزیه‌داری حاضر می‌شد...».^{۱۵} همچنین امان‌الله خان، به درخواست فیض محمد کاتب هزاره، مبنی بر رسمیت یافتن

مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی، پاسخ مثبت داده بود که با واکنش تند متعصبان مواجه شد و عملی نگردید.^{۱۶}

لغو محدودیت از اقلیت‌های دینی: علاوه بر هزاره‌ها، که شیعه بودن شان بهانه برای انواع ظلم و ستم بود، دیگر اقلیت‌ها از جمله هندوها هم با محدودیت‌های مواجه بودند. در زمان حبیب‌الله خان دستور داده شد که هندوها برای تشخیص شان از بقیه مردم دستار (شبییه عمامه برای مردان) و معجر (نوعی مقنعه برای بانوان)، زرد بپوشند، و نیز موظف به پرداخت جزیه و انواع محدودیت‌های دیگر بودند. در زمان امان‌الله خان، قید رنگ زرد از دستار و معجر هندوها برداشته شد، بدهی گذشته آنان بابت پول جزیه مورد بخشش قرار گرفت و از این پس همانند مسلمانان از آن‌ها مالیات گرفته می‌شد. فرزندان هندو حق داشتند در مدارس ملکی و نظامی و افسری اردو، راه یابند. و به آنان اجازه داده شد معابد تخریب شده خود را تعمیر نمایند و... که همین موضوع هم با واکنش علمای سنتی مواجه شد.^{۱۷}

اعطای آزادی مذهبی و سیاسی، در شرایط آن روز افغانستان کاری بس دشوار و حساسی بود که امان‌الله خان بهای آن را پرداخت نمود. به نحوی که مخالفین و قدرت‌طلبان مثل نادرخان، بعدها از همین قانون آزادی مذهبی و الغای برده‌داری هزاره‌ها، علیه امان‌الله خان بین قبایل پشتون استفاده زیادی بردند.^{۱۸} همین شرایط حساس می‌تواند تا حدودی اقدام نکردن امان‌الله خان، در برگرداندن املاک غصب شده هزاره‌ها و رفع بیسوادی و اوضاع فرهنگی و... آنان که مورد اعتراض قرار گرفته است،^{۱۹} را توجیه نماید.

- حمایت هزاره‌ها از امان‌الله خان

اصلاحات امان‌الله که در افغانستان سنتی اقدامات پیش از موعد و بیش از نیاز بحساب می‌آمد با واکنش تند و شورش‌های مردمی مواجه شد، البته انگیزه‌های متفاوتی پشت این شورش‌ها نهفته بود، از اغراض استعماری انگلیس گرفته تا رقابت‌های قبایلی بر سر تصاحب قدرت!؛ در این میان حکم تکفیر امان‌الله از سوی عالمان افراطی، توجیه‌گر شرعی این شورش‌ها بود که هرچند در بیرون از افغانستان مورد تایید علمای ترکیه، هند و حتی مراجع عظام عراق قرار نگرفت و آن را دسیسه استعمار خواندند،^{۲۰} در داخل افغانستان اما توانست اعتراضات گسترده علیه امان‌الله را هدایت کند که در نهایت به سقوط حکومت وی و نابودی دست‌آوردهای اصلاحی او انجامید.

در این میان هزاره‌های افغانستان که از ستم حاکمان قوم‌گرا و قبیله‌سالار گذشته، خسارت‌های فراوانی متحمل شده بودند و از طرف دیگر آینده بعد از امان‌الله را همان حاکمیت تحجر مذهبی در کشور پیش بینی می‌کردند، تنها مردمی بودند که تقریباً یکدست و یکپارچه به حمایت همه‌جانبه از امان‌الله خان برخاستند. علاوه بر کمک‌های مالی به نیروهای نظامی امان‌الله، هزاره‌ها با تشکیل نیروی محلی مستقیمی در نبرد با شورشیان درگیر شدند و از جمله در جنگ غزنی و میدان، نقش فعالی داشتند.^{۲۱} به همین خاطر زمانی که حبیب‌الله کلکانی زمامدار بعد از امان‌الله (معروف به «بچه سقا») نمایندگانی از جمله فیض محمد کاتب را برای اخذ بیعت نزد مردم هزاره فرستاد، هزاره‌ها از قبول زمامداری وی ابا و ورزیدند.^{۲۲} عدم بیعت هزاره‌ها با بچه سقا، به این نکته برمی‌گردد که وی را فاقد اهلیت زمامداری می‌دانستند؛ بچه سقا عملاً یک دزد راهزن و بی‌سواد بود^{۲۳} که خواسته یا ناخواسته در دام رقابت‌های خاندانی بر سر قدرت، مورد سوء استفاده نادر خان قرار گرفته بود، حمایت‌ها و تبلیغات عالمان افراطی دیوبندیه طرفدار وی، حاکی از برقراری حکومتی بود که به تعصبات خشک مذهبی نظیر زمان عبدالرحمن دامن خواهد زد، با توجه به این مسائل خودداری مردم هزاره از بیعت با وی و ترجیح دادن امان‌الله، بنظر عاقلانه‌ترین کاری می‌رسد که انجام داده‌اند.

انگیزه حمایت هزاره‌ها از امان‌الله خان، گذشته از این که وی را دارای اهلیت این کار در مقایسه با اسلافش می‌دیدند، در واقع اطاعت از فرمان آیات عظام شیعه در کربلا و نجف هم بحساب می‌آید که آنان را به حمایت از امان‌الله فراخوانده بودند. دابس مسئول انگلیسی مستقر در عراق، در یکی از نامه‌های خود به شوکبرگ (مسئول اداره هند) می‌نویسد:

«درست قبل از این که بغداد را ترک نمودم اطلاع یافتم که علمای بزرگ کربلا و نجف که رهبر شیعیان جهان بشمار می‌روند، تصمیم گرفته‌اند که ایلچی‌هایی نزد مردم هزاره افغانستان که هم از اهل تشیع می‌باشند بفرستند و آنها را به حمایت از امان‌الله تشویق نمایند، ... باید تذکر داد که این یک قدم بسیار مهمی است که در موفقیت امان‌الله برای بدست آوردن دوباره سلطنت کابل تاثیر بسزا خواهد داشت. ...»^{۲۴}

با توجه به مطالب فوق می‌توان حمایت هزاره‌های شیعه از یک حکومت نسبتاً سکولار را، بدرستی فهمید که شاید دور از ذهن بنظر می‌رسید، بخصوص اینکه این حکومت از سوی اکثریت سنی افغانستان حکومت غیر مشروع قلمداد می‌شد! چه اینکه شیعیان که از ظلم و ستم دین‌مدارانه

حاکمان قبلی بستوه آمده بودند، به حکومت امان الله به عنوان الگوی جدیدی از همزیستی مسالمت آمیز انسانی در افغانستان نگرسته و از آن حمایت جدی نمودند. البته این حمایت به معنای تایید تمامی اقدامات غرب گرایانه امان الله نبود، بلکه علمای طراز اول شیعه مثل فیض محمد کاتب، نسبت به افراط کاری های امان الله در راستای غرب گرایی بی تفاوت نبودند و به آن اعتراض داشتند. فیض محمد صریحا اظهار می داشت «الملک والدين توامان ولا یتیم احدهما الا بالآخر»^{۲۵} در حالیکه در نظر وی امان الله با پیروی از همتایش کمال آتاترک، می خواست افغانستان را بسوی سکولاریسم به پیش ببرد! اما این اعتراضات هیچ گاه به معنی این نبود که بنیادگرایی سکوی را برسمیت بشناسد و بر امان الله ترجیح بدهد به همین خاطر از سوی دولت سکوی مورد اذیت و آزار قرار گرفت.^{۲۶}

۲-۲) نقش و جایگاه شیعیان هزاره در دوره حکومت کمونیستی

شکست و سقوط حکومت امان الله، همراه بود با بازگشت نظام پوسیده قدیم و هزاره ها بار دیگر در وضعیت تحقیر و ستم قبلی قرار گرفتند. این وضعیت تمامی جنبه های زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنان را شامل می شد و حتی حرف فیزیکی سران مهم هزاره را دربر می گرفت؛ به عنوان نمونه در زمان نادرخان (۱۹۲۹م)، شهزادخان یکی از خان های سلیمان خیل می گوید: نادرخان اجازه داده تا افراد نامدار هزاره را بکشیم تا هزاره ها مجبور گردند زمین و املاک شان را به ما واگذار نمایند!^{۲۷} همین قساوت و بی رحمی نادرخان علیه هزاره ها سرانجام باعث هلاکت وی توسط شهید عبدالخاق هزاره گردید.

در زمان ظاهرشاه (۱۹۳۳م)، وضع هزاره ها بدتر از قبل گردید، مضافا بر این که ظاهرشاه یک هزاره را باعث مرگ پدرش می دید و این امر باعث شد وی با وضع مالیات های سنگین و اعمال محرومیت های اجتماعی علیه هزارستان، آنان را در وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی قرار دهند. برای نمونه می توان به حکم قاضی های حکومتی در جریان نزاع کوچی های صحراگرد و هزاره های ساکن اشاره داشت که در یکی از این نزاع ها، یک هزاره کشته می شود و پای شتر یک کوچی زخم برمی دارد، دادگاه کابل دیه مرد هزاره را ۶۰۰ افغانی و دیه پای شتر کوچی را ۳۷۰۰ افغانی یعنی بیش از شش برابر، تعیین می کند!!^{۲۸}

در کودتای خانودگی ۱۳۵۲ شمسی که داودخان موفق شد به حاکمیت چهل ساله پسر عموی خود ظاهرشاه، پایان دهد، چرخش سیاسی بسوی بلوک شرق روی دست گرفته شد. این امر زمینه فعالیت

های بیشتر جریان چپ در افغانستان را بوجود آورد که از دهه آخر حکومت ظاهر(موسوم به دهه دموکراسی) به مرور گسترش یافته بود. سرانجام توانستند طی کودتای درهفتم ثور(اردیبهشت) ۱۳۵۷، با شعار نظم نوین چپی قدرت را تصاحب نمایند.

در رقابت‌های درون‌چپی بین جناح خلق و پرچم، سرانجام چنانچ پرچم که مشی متعادل‌تری داشت، با دخالت مستقیم شوروی سابق در ۱۹۸۰مقدرت را به دست گرفت. اساس و مبنای این حزب با شعار شکل‌گیری افغانستان بدور از تعلقات قومی، مذهبی، قبیله‌ای و... که در بیانیه این حزب منعکس شده بود، نوید بخش نظم مبتنی بر برابری اجتماعی در آینده سیاسی این کشور بود. در بیانیه حزب تصریح شده بود که:

«اتباع جمهوری افغانستان، اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت تعلقات ملیت، نژاد، لسان، قبیله، دین، مذهب، عقیده ساسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت در برابر قانون برابر و دارای حقوق و مکلفیتهای مساوی می‌باشند، تعیین هر نوع امتیاز غیرقانونی و یا تبعیض نسبت به حقوق و مکلفیتهای اتباع ممنوع می‌باشد».^{۲۹}

ایدئولوژی مارکسیستی با هدف برپایی جامعه برابر و بدون طبقه، سبب شده بود افرادی از اقلیت‌های محروم قومی و مذهبی از جمله هزاره‌ها، در درون این جریان راه یافته و توانستند در رده‌های بالای تصمیم‌گیری نفوذ یابند. سلطان علی کشتمند و کریم میثاق از هزاره‌های شیعه، خود از اعضای رده بالای حزب دموکراتیک خلق بودند که موفق شدند، تا مقام نخست‌وزیری و معاون نخست‌وزیر هم پیش بروند. و نیز دو نفر دیگر از بنیان‌گذاران حزب دموکراتیک نوین (معروف به شعله جاوید) که افکار مائوویستی داشتند از هزاره‌های جاغوری بنام اکرم یاری و صادق یاری بودند.^{۳۰} همین حزب تنها حزب فعال کمونیستی است که هم‌اکنون فعالیت زیادی در عرصه رسانه‌ای دارد و در انتظار زمان مناسب برای برپایی انقلاب پرولتاریا، بسر می‌برد!^{۳۱}

البته این موفقیت‌ها دلیل بر این نیست که ذهنیت انحصار‌گرایانه‌ی قومی کاملاً از بین رفته بود، چه این‌که این مساله در افغانستان طی قرون متمادی نهادینه شده و ذهنیت سیاسی افغانستان بر مبنای آن شکل گرفته است و براحتی قابل برچیده شدن نیست و سرانجام جریان چپ نیز نتوانستند خود را از لاک قومیت خارج کنند و تقسیم به شاخه‌های متعدد قومی شدند.^{۳۲} اما با این وصف، موقعیتی این‌چنینی که هزاره‌ها در بدنه حکومت بدست آوردند بی‌سابقه بوده و تاکنون تکرار نشده است.

در همین زمان حاکمیت جناح پرچم، هزاره‌ها برای اولین بار نشریه خاص خود را براه انداختند که آزادانه از حکومت انتقاد می‌کرد و نظم ظالمانه گذشته را مورد بحث قرار می‌داد. قوم هزاره بعنوان یک قوم درکنار دیگر اقوام به رسمیت شناخته شد و توانستند در ۱۹۸۷ مولین جرگه (مجلس) قومی خود را تشکیل داده و مباحث درون حکومتی شان را مورد بررسی قرار دهند و از طرف دولت این اقدام نشان-دهنده نقش هزاره‌ها در جریان سیاسی اجتماعی افغانستان تلقی می‌شد.

فعالیت شیعیان در زمینه‌های نظامی و فرهنگی نیز قابل توجه است؛ بیش از ۲۰ جلد کتاب و رساله و ۱۰۰ مقاله در خصوص موضوعات و مسائل مربوط به جامعه هزاره به نشر رسید. خودمختاری هزاره‌ها از دیگر امیدهایی بود که سلطان علی کشتمند گفته بود رئیس جمهور نجیب الله (آخرین رئیس جمهور دوره کمونیستی) آن را وعده داده است.^{۳۳} محرک اصلی این اقدامات هرچند منافع حزبی، برای جلب حمایت هزاره‌ها بود اما همین اقدامات نمادین و نسبتاً متعادل حکومت، باعث شد سیلی از مهاجرت‌های شیعیان به کابل راه بیافتد به گونه‌ای که حدود نیمی از جمعیت کابل را شیعیان تشکیل می‌دادند. انگیزه این مهاجرت البته یکسان نبود و مسائل اقتصادی و امنیتی در اولویت بود، اما برخورد مسالمت‌جویانه حکومت محرک اصلی آن بشمار می‌رفت. احزاب جهادی مستقر در ایران هم امیدوار بودند با این موضع رسمی دولت بتوانند با آنان مذاکره نمایند اما اعتماد نداشتند.^{۳۴}

نظم نوین عاری از تعصبات مذهبی و قومی که حکومت کمونیستی آن را نوید می‌داد، و باعث دلگرمی و حمایت اقلیت محروم هزاره از آن شده بود، خیلی زود جایش را به سیاست دین‌زدایی و مذهب‌ستیزی داد. ایدئولوژی مارکسیستی و لنینیستی آنان به زودی ماهیت الحادی خود را آشکار ساخت.^{۳۵} که در مغایرت کامل با ایمان، عقیده و سنت‌های مردم مسلمان افغانستان بود. اتخاذ ایدئولوژی مارکسیستی به عنوان دستورالعمل و شیوه اداره جامعه، بخودی خود حاکی از آن بود که مذهب در حکومت کمونیستی جایگاهی نخواهد داشت، اما انتظار این هم نمی‌رفت حکومت کمونیستی در یک جامعه به شدت سنتی و باورمند به مذهب، آشکارا در صدد مقابله با باورهای اعتقادی و مذهبی مردم، برآید!! اما سوال اساسی شاید این باشد که چه زمینه‌ها و عواملی باعث واکنش تند حکومت کمونیستی علیه دین و مذهب شد تا آشکارا سیاست محو آن را دنبال کنند؟! عوامل و زمینه‌های زیادی می‌تواند در این قضیه دخیل باشند که نیازمند تحقیق جداگانه است، اما در

این میان آنچه مهم بنظر می‌رسد ساختار انحصارگرایانه و ظالمانه گذشته افغانستان است که با سوء استفاده از دین و مذهب در پرورش سیاست ضد دینی حکومت کمونیستی دخالت مستقیم داشته است. حاکمان گذشته با استفاده از عدم آگاهی دینی مردم و توجیه عالمان درباری، خود را نماینده تام خدا بر زمین می‌دانستند و از این رهگذر به اعمال شخصی خوداز اسراف‌ها و خوش‌گذرانی‌های مفرط و هم به سیاست‌های ظالمانه و غیر عادلانه خود در جامعه، رنگ و بوی دینی می‌دادند.^{۳۶} حکومت کمونیستی که بصورت بسیار سطحی و طوطی وار با آموزه‌های ضد دینی مارکس آشنایی پیدا کرده بودند، و از طرف دیگر عامل عقب ماندگی افغانستان را همان ساختار می‌دانستند، وضعیت دینداری و حکومت دینی در افغانستان را مصداق همان «افیونی» دانستند که باید از بین برده شود و نابخردانه به افراط در این زمینه گراییدند. در واقع افراط در سوء استفاده از دین به افراط از نوع دیگر یعنی دین زدایی منجر شد که به نمونه‌های از آن اشاره می‌شود:

نشریه پرچم شعری از باریق شفیعی در نوشتاری، مقام لنین را از پیامبر بالاتر برده بود که این امر تجمع اعتراض‌آمیز علما و مردم در مسجد پل خشتی را به دنبال داشت.^{۳۷} اصلاحات غیر ضروری حکومت کمونیستی، نمادهای ملی چون پرچم و سرود ملی را همفراگرفت. ژنرال نبی عظیمی، که خود وابسته به جناح پرچم بود می‌گوید:

«رنگ بیرق‌ها را سرخ ساختند و عوض نشان محراب و منبر نشان عجیبی را که در آن چرخ و چکش به وضاحت دیده می‌شد در بیرق افزودند. در روز بالاشدن بیرق، حتی کبوتران را رنگ سرخ کرده به هوا رها ساختند. میزها، چوکی‌ها (صندلی) و حتی تریبون‌ها را به رنگ سرخ در آوردند».^{۳۸}

ضدیت کمونیست‌ها با اسلام از بیانیه‌ی تره‌کی در جمع حزب، بخوبی نمایان است:

«برشماست که در این وقت حساس انقلاب، دشمنان کمونیست، را بشناسید و در مبارزه، درس‌های تأکید شده مارکس را به کار بندید. ما آشکار می‌گوییم در مرحله اول؛ مانع پیشرفت اهداف کمونیستی و دشمن شما دین اسلام است و در مرحله دوم؛ فئودالیسم و امپریالیسم است... شمامی - دانید که در قدم اول، کار مهم ما از بین بردن دین اسلام است. چون کمونیسم بر اساس فلسفه ماتریالیسم استوار است و با دین و مذهب مخالفت دارد. وظیفه کنونی این است که عقیده اسلام را از دل مردم مسلمان و فرزندان شان بیرون کنیم».^{۳۹} در جای دیگر آمده است:

«وظیفه شما تحت شرایط امروزی در افغانستان، وسعت بخشیدن به کمونیسم بر ضد اسلام است... و وظیفه کنونی این است که فلسفه کمونیسم را که مبتنی بر مادیت ماتریالیسم است و با دین و مذهب مخالفت دارد را، در دل فرزندان مردم به جای اسلام جای دهیم و در راه تبلیغ کمونیسم بر ضد اسلام، با گروه‌های گوناگونی مواجهیم...»^{۳۹}

علاوه بر این، کسانی که به عضویت حزب در می‌آمدند باید قرآن را زیر پا نموده و به مقدسات دین توهین می‌کردند و در جریان قیام مردم هزاره و شیعه در چنداول کابل، مامورین دولتی به زور وارد خانه‌های مردم شده به مقدسات مذهبی آنان توهین و بی‌احترامی می‌کردند.^{۴۰} ژنرال نبی عظیمی می‌گوید: رفقا تصمیم گرفتند که آیه بسم الله را از آغاز اعلامیه‌ها، ابلاغیه‌ها، اظهارنامه‌ها، خطابه‌ها، سخنرانی‌ها و سرآغاز هر حرف و عملی حذف کنند،^{۴۱} همین‌طور برنامه‌های اسلامی را از رادیو تلویزیون کابل حذف کردند. کتاب‌های دینی و مذهبی را از کتاب‌فروشی‌ها جمع‌آوری نموده از بین بردند و این امر توهین آشکار به عقاید دینی، مقدسات مذهبی و مبارزه علنی با اندیشه‌های دینی بود.^{۴۲}

این‌ها نمونه‌اندکی از یک پروژه ضددینی و ضداسلامی رژیم کمونیستی است که وظیفه جهاد علیه آن را ضروری می‌ساخت، که با هجوم شوروی در حمایت از رژیم دست‌نشانده ارتش سرخ، این مهم بیش از پیش ضروری شد. این امر باعث شد شیعیان افغانستان بخصوص اکثریت روستایی و سنتی آنان، جزو اولین گروه‌ها باشند که به قیام علیه حکومت کمونیستی پرداختند و مناطق شان را آزاد کردند. اولین جرقه‌های انقلاب از هرات و چنداول کابل شروع شد که شیعیان و هزاره‌ها در آن نقش اساسی و فعال داشتند.^{۴۳}

جورج آرنی می‌نویسد:

«موضوع جالب توجه این که قیام‌های واقعی آغازین ضد حکومت خلقی، از طرف قبایل غیر پشتون راه انداخته شد. هزاره‌های سطوح مرکزی افغانستان از اولین‌ها بود.»^{۴۴}

طنین از زبان محمد محقق از فرماندهان جهادی هزاره، می‌نویسد: قیام‌های مسلحانه مردم افغانستان در سال ۱۳۵۷، برای اولین بار از مناطق کوهستانی شمال افغانستان، منطقه چارکنت و دره صوف آغاز شد و سراسر نقاط کوهستانی شیعه‌نشین را فراگرفت و بعد قیام به دیگر مناطق افغانستان سرایت کرد.^{۴۵}

۲-۳- عدالت خواهی شیعیان در دوره پس از حکومت کمونیستی

سقوط حکومت کمونیستی (۱۹۹۲م) و شکست مفتضحانه ارتش سرخ بدست پرتوان مردم افغانستان، این امیدواری را بوجود آورده بود که نظم جدید مبتنی بر حکومت عدالت محور اسلامی پایانی باشد بر رنج و محنت صدها ساله مردم افغانستان. اما برخلاف انتظار، آغازی شد از یک کشمکش‌های خونین طولانی مدت که به نظر می‌رسد پایانی برای آن متصور نباشد. عوامل این درگیری هرچه باشد، دست‌کم بیانگر این مطلب بود که هنوز ذهنیت قدیم انحصارگرایی و قوم‌محوری از بین نرفته و گروه‌های جهادی این بار در لفافه‌های جدید مذهبی با ایدئولوژی اخوانیسم رادیکال سعی در نادیده گرفتن شیعیان داشتند و عملاً آن‌ها را از صحنه تصمیمات سیاسی و تقسیم قدرت کنار گذاشتند.

پروژه نادیده گرفتن شیعه در تصمیم‌گیری بعد از سقوط حکومت کمونیستی، به طرق مختلف دنبال می‌شد، تبلیغ عدم شرکت در جهاد یکی از این راه‌ها بود؛ روا مستشرق معروف که در دوران جهاد میان نیروهای جهادی سنی حضور مستقیم داشته تحت تاثیر دیدگاه آنان همین شایعات بی اساس را به تحریر درآورده بدون این که خود متوجه عدم صحت آن بوده باشد. وی در تحلیلی غیر منطقی گروه‌های شیعی را نوکران انقلاب اسلامی ایران می‌داند که در راستای منافع ایران از مشارکت در جهاد خودداری می‌کردند!! و این در حالی است که از ذکر حتی یک نمونه از مناطق شیعی که (بر اساس ادعای وی مبنی بر اهمال کاری شیعیان در امر جهاد)، در دست نیروهای شوروی باقی مانده باشد، خودداری می‌نماید.^{۴۶} تقسیم نیروهای جهادی شیعیان به خودی و غیرخودی از دیگر پروژه‌ها بود تا از این طریق بتوانند با ایجاد شکاف در جبهه شیعیان، درخواست‌های اصلی آنان مبنی بر حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه را کم‌رنگ و دور از دسترس قرار دهند که تا حدودی موفق هم بودند.

بنابراین، مجموعه‌ای از تلاش‌ها از سوی شیعیان در این راستا صورت گرفت تا این طرح از پیش تعیین شده ناعادلانه را از بین برده و نظم مبتنی بر عدالت اجتماعی با مشارکت تمام اقوام و اقلیت‌های ساکن در افغانستان جایگزین آن سازند. این تلاش‌ها که از آن به جنبش عدالت‌خواهی در تاریخ افغانستان یاد می‌شود ویژگی‌هایی داشت که در پی می‌آید.

- پیشینه عدالت خواهی هزاره‌ها

پیشینه عدالت خواهی شیعیان به مثابه اعتراض علیه ظلم و استبداد حکومتی را می‌توان از همان زمان امان‌الله خان دانست، که چنانچه اشاره شد هزاره‌ها با توجه به عدالت نسبی در حکومت وی و به امید پایان محرومیت‌های گذشته و شروع یک همزیستی مسالمت آمیز، به حمایت از حکومت وی پرداختند. با استفاده از این فرصت فیض محمد کاتب هزاره سعی در برسمیت شناختن مذهب شیعه در قانون اساسی کشور داشت که از سوی حکومت هم پذیرفته شده بود اما با واکنش تند عالمان افراطی اهل سنت این مساله با ناکامی مواجه شد.

شهید عبدالخالق هزاره را می‌توان دومین فردی دانست که با نثار خون خود قلب استبداد بیرحم و خشن نادر خانی را نشانه گرفت تا پایانی باشد بر ظلم و ستم‌های که به شیوه‌های مختلف بر مردم افغانستان بخصوص شیعیان روا داشته می‌شد. قیام ابراهیم خان گاوسوار، مبارزات شهید بلخی و دیگران هم تلاش‌های بودند برای رهایی از وضعیت اسف‌بار دوران ظاهرشاهی که بازهم قربانی اصلیش شیعیان هزاره بودند.^{۴۷} اما عواملی که مانع از تبدیل آن به یک جنبش، خیزش و جریان قوی مردمی شد عبارتند از:

اولا این اقدامات با سرکوب و خشونت حکومتی پاسخ داده می‌شد و فاقد یک زمینه لازم بود ثانيا؛ این اقدامات فاقد یک طرح و برنامه منسجم بود و از سازماندهی لازم بر خوردار نبودند عامل سوم که اهمیتش بیشتر است، عدم بلوغ فکری سیاسی و عدم خود باوری جامعه هزاره بود که به علت فقر اقتصادی و فرهنگی توان حمایت‌های لازم از این گونه اقدامات را نداشتند و همین امور وجه متفاوتی است که این اقدامات پراکنده با جنبش عدالت خواهی دارند.

- وحدت درون شیعی گامی بسوی اعلان موجودیت و خودباوری

یکی از آفت‌های درون شیعی چه قبل از انقلاب و چه در دوران جهاد، عدم هماهنگی و نبود وحدت و انسجام درون شیعی افغانستان است که یکی از علل ناتوانی شیعیان در دسترسی به مطالبات بر حق خود از حکومت می‌باشد. تشکیل نه حزب سیاسی در جریان جهاد، آن هم برای اقلیت جامعه شیعی بخوبی می‌تواند حاکی از این پراکندگی و نبود هماهنگی باشد. علاوه بر این که اختلاف درون حزبی منجر به تضاد و برخوردهای بعضاً خونین بین همین احزاب می‌شد، در سطح کشوری هم

نتوانسته اقداماتی داشته و تأثیرگذار باشند. به همین جهت وقتی در پیشاور پاکستان در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷، سران جهادی در باره آینده حکومت پسا کمونیستی و تقسیم قدرت باهم بحث می‌کردند، عملاً شیعه را دو یاسه در صد اعلان کردند و گفتند با این وصف بسیار منطقی خواهد بود که در آینده کشور سهمی نداشته باشند!! این گونه اظهار نظر آن‌هم در جلساتی که به آینده یک کشور مربوط می‌شود، بیانگر این نکته است که نیروهای جهادی هیچ گونه طرح و برنامه‌ای عدالت محورانه برای اداره کشور نداشتند بلکه به آن به‌عنوان شرکت سهامی می‌نگرستند که قدرت نظامی با معیار قبیله‌ای، اساس به‌رمندی از آن بحساب می‌آمد. در طرف دیگر ماجرا نشان‌دهنده این واقعیت تلخ بود که نیروهای شیعی هم فاقد هماهنگی و انسجام لازم بودند تا از آدرس آن بتوانند خواست‌ها و مطالبات اساسی شان را پیگیری نمایند؛ بلکه مطالبات آن‌هم در راستای منافع حزبی و نه در سطح کلان ملی، بصورت پراکنده و جداگانه دنبال می‌شد که از تأثیر لازم برخوردار نبود.

شهید مزاری (ره) به‌عنوان رهبر جنبش عدالت خواهی، در واکنش به اظهار نظرهایی که شیعیان را در اقلیت قرار داده و نادیده می‌گرفتند، تلاش برای وحدت احزاب جهادی شیعه را شروع کردند. ایشان می‌فرمایند: بعد از این مساله نادیده گرفتن شیعیان «ما متوجه شدیم که باید برای این برادران اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم و وجود داریم».^{۴۸}

تشکیل حزب وحدت و ادغام گروه‌ها و احزاب دیگر در آن، باعث انسجام بیشتر و خودباوری عجیبی در بین هزاره‌ها گردید، این امر فرصتی فراهم کرد که هزاره‌ها خواهان بوجود آمدن حکومتی گردند که اساس آن باید بر عدالت اجتماعی و احقاق حق تمام اقلیت‌های ساکن در افغانستان باشد، به همین منظور پافشاری هزاره‌ها بر این بود که شیعیان به‌عنوان بیست و پنج تا سی درصد جمعیت افغانستان، یکی از پست‌های کلیدی و مهم را بدست آورند و کمتر از آن رضایت نمی‌دادند. دیگر این که سهم هزاره‌ها در حکومت به‌عنوان سمبلیک و فاقد قدرت اجرایی و تصمیم‌گیری نباشد بلکه هزاره‌ها باید به‌عنوان یکی از تصمیم‌گیرندگان امور کشور بوده، سهم فعال در مشارکت سیاسی و تصمیم‌گیری داشته باشند.

شهید مزاری در این باره بیان داشته است:

«ما در آینده خواهان سه چیز هستیم: رسمیت مذهب شیعه، این که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند و سوم این که شیعه باید در تصمیم‌گیری‌های کشور سهمیم باشد».^{۴۹} در جای دیگر اشاره

داشتند: ما طرفدار جنگ نیستیم اما حق خود را می‌خواهیم و با هر کسی که حاضر باشد حق ما را به عنوان مشارکت در سرنوشت کشور به رسمیت بشناسد مذاکره می‌کنیم.^{۵۰}

اصرار بر این مطلب و به رسمیت نشناختن حکومت موقت مجاهدین که حق هزاره‌های شیعه را نادیده گرفته بودند، بار دیگر جنگ‌های متعددی را بر این مردم تحمیل کرد. در مدت سه سال (۱۳۷۱-۱۳۷۳) حدود ۲۷ جنگ و حمله بر غرب کابل تحمیل شد و این قسمت از پایتخت به بزرگترین میدان جنگ تبدیل گردید. یکی از هولناکترین فاجعه این تجاوز، قتل عام مردم عادی و غیر نظامی افشار در غرب کابل بود که به دستور مستقیم ربانی و احمدشاه مسعود انجام گرفت، نیروهای حکومت بعد از تصرف این منطقه تا بیست و چهار ساعت به قتل عام وحشیانه و تجاوز و چپاول پرداختند. که در نتیجه حدود ۷۰۰ نفر کشته و یا ناپدید شدند. بعد از بازپس‌گیری این مناطق توسط نیروهای حزب وحدت چندین گور دست‌جمعی کشف شد که در آنها ۵۸ جسد یافت شد.^{۵۱} این حملات اگرچه صدمات و تلفات زیادی بر شیعه وارد کرد، اما انسجام و وحدت شیعیان و قدرت آنان بر دفاع و بازپس‌گیری مناطق تصرف شده، از آنان به عنوان یکی از نیروهای مهم سیاسی در عرصه داخلی و بین‌المللی قرارداد و باعث خودباوری و هویت‌مندی در بین شیعیان گردید، که از آن به بعد با افتخار از این رویداد تاریخییه مقاومت غرب کابل به‌عنوان سمبلی از وحدت و مقاومت هزاره‌ها، تجلیل می‌کنند.^{۵۲}

- عدالت خواهی راهی بسوی وحدت ملی

عدالت خواهی شیعیان هزاره، از سوی کسانی که حاضر نبودند حق دیگران را برسمیت بشناسند به مثابه طرخی برای ضربه زدن به وحدت ملی و تجزیه افغانستان تبلیغ و تفسیر می‌شد! این درحالیست که بارها از سوی شهیدمزاری رهبر جنبش عدالت خواهی مطرح شده است که نه تنها مخالف وحدت ملی نبوده‌اند، بلکه این افتخار را از آن شیعیان می‌داند که تنها فریادگر وحدت ملی در زیرسایه عدالت اجتماعی و تقسیم قدرت بر اساس جمعیت بوده‌اند. وی دلیل این ادعا را هم این می‌داند که وقتی دیگران درپشاور و کابل تقسیم قدرت می‌کردند عملاً شیعه و هزاره را از این روند حذف کرده بودند، اما شیعیان و نیروهای حزب وحدت با این که توان آن را داشت که از ورود آنان به کابل جلوگیری کند، دست به این عمل «عقده‌ای» نزنده است، تا وحدت ملی خدشه‌دار نشود و مساله از راه سیاسی و مذاکره حل و فصل گردد.^{۵۳}

این حرف و صحبت شهیدمزاری از این واقعیت جامعه افغانستان ناشی می‌شود، که بدون عدالت-اجتماعی عملاً فرایند ملت‌سازی و شکل‌گیری یک هویت و وحدت ملی بوده تلاش ناکام و بی‌اساس است. تا زمانی که اتباع یک کشور خود را در یک نظم عادلانه، و برخوردار از حقوق مساوی در یک کشور ندانند، چگونه ممکن است از وحدت ملی و هویت ملی گفتگو کنند؟! شیعیان افغانستان با وجود ظلم‌هایی که در تاریخ بر آن‌ها وارد شده، هیچ‌گاه مخالف یکپارچگی و وحدت ملی عمل نکرده‌اند. شهیدمزاری خود بر برابری و برادری و ایستادن در برابر عده فرصت‌طلب و ریاست‌خواه که از مسائل نژادی و غیره برای مقاصد سیادت خود سود می‌برند، تأکید می‌کند. در جای دیگر یادآور می‌شوند که: ما سرزمین افغانستان را سرزمین خودمان می‌دانیم و برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید داده‌ایم و از وجب و جب خاک آن دفاع می‌کنیم، اما بدین معنی نیست که حق خود را نخواهیم و سرنوشت خود را تعیین نکنیم.^{۵۴} به این معنا که وقتی عدالت‌خواهی و حق‌طلبی آن هم نه برای یک قوم و جریان خاص، بلکه برای رسیدن به وحدت و همزیستی مسالمت‌آمیز، تفسیر به تجزیه‌طلبی و تفرقه‌افکنی می‌شود، این دقیقاً ناشی از همان ذهنیت انحصار‌گرایانه قدیم است که جنبش عدالت‌خواهی سعی در بر طرف کردن این ذهنیت‌ها داشت.

طرح و برنامه مشخص و واضحی که جنبش عدالت‌خواهی برای برون رفت از وضعیت موجود و رسیدن به عدالت اجتماعی پیشنهاد کردند دو چیز بود:

۱- تقسیم قدرت و امتیازات اجتماعی براساس جمعیت و سرشماری

۲- طرح فدرالی کردن جامعه.

طرح اول موقت و اعتباری است، که در کوتاه مدت می‌توانست مفید و راهگشا باشد، تا زمانی که یک ثبات سیاسی و امنیت سراسری برقرار شده و با یک سرشماری بی‌طرفانه میزان هر قوم دقیقاً مشخص گردد. اما طرح دوم یک طرح استراتژیک دائمی است که درجایی مثل افغانستان که از تنوع قومی، مذهبی و نژادی برخوردار است، می‌تواند یک راه حل دائمی برای پایان دادن به تنش‌های قومی و مذهبی باشد.

از نگاه شهید مزاری، طرح فدرالیسم، باعث می‌شود که هر قومی فرهنگ و رسومات خویش را داشته باشد و با احساس تعیین سرنوشت خود، به احساس تعلق ملی دست یابد.^{۵۵} این طرح بازهم از سوی قدرت‌گرایان به عنوان تلاشی برای تجزیه افغانستان تعبیر می‌شود، اما پاسخ عدالت‌خواهان این

بود که چطور می‌شود فدرالیسم به عنوان الگوی بهتری کشورداری در پیشرفته‌ترین کشورها مثل آمریکا و آلمان و غیره به رسمیت شناخته می‌شود، اما در افغانستان به تجزیه‌طلبی تفسیر می‌شود؟ و این نیست جز این که این طرح، منافع قدرت‌طلبان و انحصارگرایان را زیر سوال می‌برد.

پیشتازی شیعیان در عدالت خواهی افغانستان، به این نکته اساسی برمی‌گردد که اساسا این مفهوم در ادبیات سیاسی گروه‌های جهادی (حتی قبل از حکومت مجاهدین) غیر شیعه وجود نداشته است. صحبت آنان حول تشکیل حکومت اسلامی بر محور شریعت بر می‌گشت که ریشه در تفکر سیاسی اخوان المسلمین بویژه شاخه رادیکال آن مثل سیدقطب داشته است. در این اندیشه اساس شکل‌گیری جامعه بر مبنای خلوص ایمانی (جماعت پیشتاز) است که بکارگیری زور و خشونت در راستای برپایی چنین جامعه‌ای از الزامات است. شریعت‌گرایی خلوص‌گرا با دید تکفیر نسبت به مخالفین، برابری انسانی را نفی می‌کند به همین جهت نمی‌تواند از عدالت اجتماعی سخن بگوید، مضافاً بر این که در جامعه‌ای مثل افغانستان که پیوندهای خونی و قومی ریشه‌ی طولانی دارد، خلوص ایمانی در دایره محدود قومی تفسیر شده، با تنگ‌تر کردن فضای اجتماعی، جای برای عدالت اجتماعی و برابری انسانی نمی‌گذارد.

نتیجه

آنچه از این نوشتار بدست می‌آید این است که شیعیان افغانستان که از دیرباز تحت ستم همه‌جانبه مذهبی، قومی و غیره بوده‌اند، همیشه درصدد یافتن راهی برای برقراری یک همزیستی مسالمت‌آمیز بدون تبعیض می‌باشند که در آن تمامی اقوام و مذاهب با حفظ هویت مذهبی و قومی خود، برای رسیدن به وحدت ملی و ارتقاء و توسعه کشور تلاش نمایند. در همین راستا هرگاه روزنه‌ای از سوی حکومت‌ها برای رفع تبعیض و تلاش برای اصلاح وضع موجود دیده می‌شود، هزاره‌های شیعه از آن بخوبی استقبال می‌کردند. حکومت امان‌الله خان بهترین شاهد برای این‌گونه تلاش‌ها است که مورد حمایت هزاره‌ها قرار گرفت. نمونه دیگر اصلاحات رژیم کمونیستی است، جذابیت تبلیغی این حکومت در راستای رفع تبعیضات قومی و مذهبی بخصوص در جناح پرچم، شهرنشینی و عضویت در حکومت و متصدی شدن جایگاهی در سطح کلان و رهبری حزبی و حکومتی را برای هزاره‌ها فراهم آورد، اما ماهیت ضد مذهبی و کمونیستی حکومت و تجاوز شوروی به خاک افغانستان، شیعیان افغانستان را در

صف مبارزین جهادی علیه حکومت قرارداد بگونه‌ای که اولین مناطق آزاد شده از سیطره کمونیستها مناطق شیعه نشین و هزارستان بود.

ارتقاء سطح بلوغ سیاسی و خودباوری شیعیان که به مرور در دوران حکومت کمونیستی، جهاد و مهاجرت، شکل گرفته بود، فریاد عدالت خواهی را در افغانستان پسا کمونیستی به جنبشی مبدل ساخت که در آن احقاق حق تمامی اقلیت‌ها و مشارکت آنان بر تعیین سرنوشت خود با معیار و تناسب جمعیت، تنها راه برون رفت از وضعیت ناعادلانه و نظم پوسیده انحصارگرایانه موجود تلقی می‌شد. جنگ‌های تحمیلی علیه شیعیان در غرب کابل و نیز موجودیت گروه تکفیری طالبان با هدف حذف فیزیکی و هویتی شیعه و هزاره در این کشور، نشان از این بود که عدالت خواهی شیعیان برای آنانی که بامحوریت قوم و قبیله به حکومت داری می‌اندیشند، غیر قابل تحمل بوده است. اما تجربه سالیان جنگ و نزاع خونین در افغانستان که به حذف هیچ رقیبی منجر نشده است، ضرورت بازگشت به طرح حکومت داری بر مبنای عدالت اجتماعی را دو چندان می‌کند و نشان می‌دهد تنها راه برون رفت از وضعیت موجود این است که بجای تلاش برای حذف یکدیگر، به همزیستی مسالمت‌جویانه با رعایت حقوق سیاسی اجتماعی هم بیندیشیم. جنبش عدالت خواهی، با شهادت شهید مزاری بدست تروریست‌های تکفیری، عملاً به نتیجه کامل نرسید اما شیعیان افغانستان توانستند عدالت خواهی را وارد ادبیات سیاسی این کشور کنند که انتظار می‌رود به مرور به گفتمان برتر در عرصه سیاسی افغانستان تبدیل گردد. مضافاً بر این که شیعیان رسمیت یافتن مذهبشان را در دولت پسا طالبانی بدون شک مرهون زحمات و ثمرات خون شهیدان، بخصوص شهید مزاری رهبر جنبش عدالت خواهی می‌دانند.

پی نوشت ها:

- ^۱ دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم، ص ۲۸۰۳.
- ^۲ اختر شهر، علی (۱۳۸۶). اسلام و توسعه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۸۴.
- ^۳ دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه، ج ۲، ص ۲۸۰۴.
- ^۴ اختر شهر، علی (۱۳۸۶). اسلام و توسعه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۸۶.
- ^۵ آقابخشی، علی وافشاری، مینو (۱۳۷۹). فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ص ۳۶۶.
- ^۶ برای تفصیل از اقدامات وی ر.ک نوید، سنزل (۱۳۸۸). افغانستان در عهد امانیه، ترجمه: مجددی، محمد نعیم، هرات: انتشارات حریری، چاپ دوم. و مهدوی، محمدحسن (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی اصلاحات فرهنگی در افغانستان و ترکیه (دوره امان الله و مصطفی کمال)، پایان نامه کارشناسی ارشد، جامعه المصطفی العالمیه، ص ۷۶ به بعد.
- ^۷ ناصری داودی، عبدالمجید (۱۳۷۹). زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۷۹ و حبیبی، عبدالحی (۱۳۷۲). جنبش مشروطیت در افغانستان، قم: احسانی، ص ۱۸-۱۹۲.
- ^۸ پولادی، حسن (۱۳۸۷). هزاره ها، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان چاپ دوم، ص ۳۶۸ و ۳۶۹.
- ^۹ همان، ص ۳۷۴ و تیمورخانف، ل. (۱۳۷۲). تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طنبیان، قم: اسماعیلیان، ص ۱۴۹.
- ^{۱۰} پولادی، پیشین، ص ۳۷۵ و موسوی، سیدعسکر (۱۳۷۹). هزاره های افغانستان، ترجمه: اسدالله شفاپی، تهران: سیمرغ، ص ۷۲.
- ^{۱۱} دولت آبادی، بصیر احمد (۱۳۸۵). هزاره ها از قتل عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش، ص ۱۶۲ و پولادی، پیشین، ص ۲۷۵-۲۷۹.
- ^{۱۲} همان، ص ۳۸۲ و ۳۸۴.
- ^{۱۳} ناصری داودی، پیشین، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
- ^{۱۴} غبار، غلام محمد (۱۳۷۴). افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: جمهوری، چاپ ششم، ص ۷۹۴ و انوشه، حسن و دیگران (۱۳۸۱). دانشنامه ادب فارسی، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، چاپ دوم، ص ۱۱۶.
- ^{۱۵} فرخ، مهدی (۱۳۷۱). تاریخ سیاسی افغانستان، قم: احسانی، ص ۴۴۴ و ناصری داودی، پیشین، ص ۱۷۸.
- ^{۱۶} همان، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.
- ^{۱۷} غبار، پیشین، ص ۷۹۴ و نوید، پیشین، ص ۱۲۳ و مهدوی، پیشین، ص ۹۸ و ۹۹.

- ۱۸ مرادی، صاحب‌نظر (۱۳۹۰). افغانستان جغرافیای بحران، کابل: انتشارات سعید، ص ۷۳.
- ۱۹ ناصری داودی، پیشین، ص ۱۷۹.
- ۲۰ نوید، پیشین، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.
- ۲۱ ر.ک غبار، پیشین، ص ۸۲۹ و ۸۳۰.
- ۲۲ حبیبی، پیشین، ص ۷۶.
- ۲۳ ر.ک غبار، پیشین، ص ۸۱۵ و ۸۱۶.
- ۲۴ نوید، پیشین، ص ۲۲۶.
- ۲۵ ناصری داودی، پیشین، ص ۱۵۵.
- ۲۶ همان، ص ۲۰۵.
- ۲۷ موسوی، پیشین، ص ۲۱۸.
- ۲۸ همان، ص ۲۱۳.
- ۲۹ همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
- ۳۰ همان، ص ۲۲۹.
- ۳۱ شفق خواتی، محمد (۱۳۹۰). "نگاهی اجمالی به جریانهای فکری و سیاسی افغانستان"، پژوهش‌های منطقه‌ای، تابستان، شماره ۷، ص ۷۱-۷۶.
- ۳۲ ر.ک همان، ص ۶۸-۷۰.
- ۳۳ موسوی، پیشین، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
- ۳۴ ر.ک همان، ص ۲۳۳-۲۳۵.
- ۳۵ بینش، محمودحید (۱۳۸۸). افغانستان معاصر و چالش‌های سامان سیاسی، کابل: مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، ص ۲۰۸.
- ۳۶ ر.ک شفق خواتی، پیشین، ص ۵۸ و ۵۹.
- ۳۷ کشکی، صباح‌الدین (۱۳۷۵). دهه قانون اساسی، کابل: میوند، چاپ دوم، ص ۶۷.
- ۳۸ عظیمی، نبی (۱۳۷۷). اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، کابل: میوند، ص ۱۷۱.
- ۳۹ دفتر حزب اسلامی افغانستان (بی‌تا). تره‌کی چه می‌گوید؟، بی‌جا: بی‌نا، ص ۳ و ۲.
- ۴۰ فرهنگ، محمد صدیق (۱۳۷۴). افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، قم: انتشارات محمد وفایی، چاپ دوم، ص ۱۳۰.
- ۴۱ عظیمی، پیشین، ص ۱۷۳.
- ۴۲ جاوید، محمد علی (۱۳۶۴). پیرامون انقلاب اسلامی و تجاوز روس‌ها در افغانستان، قم: مالک اشتر، ص ۸۸.
- ۴۳ بختیاری، محمد عزیز (۱۳۸۵). شیعیان افغانستان، قم: شیعه‌شناسی، ص ۱۹۳-۱۹۹.

- ^{۴۴} آرنی، جرج (بی تا). **افغانستان گذرگاه کشور گشایان**، بی نا، ص ۱۱.
- ^{۴۵} طنین، ظاهر (۱۳۸۳). **افغانستان در قرن بیستم**، تهران: محمدابراهیم شریعتی، ص ۲۵۳، برای تفصیل از نقش شیعیان در جهاد ر.ک شریفی، حبیب الله (۱۳۹۲). **نقش هزاره ها در شکل گیری و تداوم جهاد افغانستان**، پایان نامه کارشناسی ارشد، جامعه المصطفی العالمیه.
- ^{۴۶} رواء، الیویه (۱۳۷۸). **تجربه اسلام سیاسی**، ترجمه: محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران: الهداء، ص ۲۰۴، و رواء، الیویه (۱۳۹۰). **افغانستان از جهاد تاجنگ های داخلی**، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان، چاپ دوم، ص ۲۳۱.
- ^{۴۷} ر.ک دولت آبادی، پیشین، ص ۱۹۲ به بعد.
- ^{۴۸} همان، ص ۲۷۹ و ۲۸۰.
- ^{۴۹} مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۴). **احیای هویت**، (مجموعه سخنرانی های استاد شهید) قم: سراج، ص ۳۸، موسوی، پیشین، ص ۲۴۸.
- ^{۵۰} همان، ص ۲۴۹.
- ^{۵۱} همان، ص ۲۵۸.
- ^{۵۲} همان، ۲۵۶ و ۲۵۷.
- ^{۵۳} ر.ک مزاری، پیشین، ص ۷۵ و ۷۶.
- ^{۵۴} همان، ص ۴۴ و ۹.
- ^{۵۵} همان، ص ۱۷ و ۱۸.